وسيلة الخادم الى المخدوم

فضل الله روز بهان

بسم الله الرحمن الرحیم

وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام رضا علیه السلام

نویسنده:

فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی‌اصفهانی

ناشر چاپی:

انصاریان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وسيلة الخادم الى المخدوم

مشخصات كتاب

عنوان قراردادی: [وسیله الخادم الی المخدوم (اردو)]

عنوان و نام پدیدآور: وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم/ مولف فضل‌الله بن روزبهان، ۸۶۰؟ - ۹۲۵؟ق؛ مترجم نثار احمد زین پوری؛ به کوشش رسول جعفریان

مشخصات نشر: قم: موسسه انصاریان، انتشارات، ۱۴۱۷ق. = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص.

شابک: چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۹-۱۵۱-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: اردو

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹(فیپا).

یادداشت: عنوان دیگر: چهارده معصوم ص.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰ - ۱۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر: چهارده معصوم ص.

عنوان دیگر: در شرح صلوات چهارده معصوم

عنوان دیگر: وسیله الخادم الی المخدوم. اردو

موضوع: صلوات

موضوع: چهارده معصوم

شناسه افزوده: زین پور، نثار احمد، مترجم

شناسه افزوده: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -، مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۶۶/ف۶و۵۶ ۵۰۴۶ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷

شماره کتابشناسی ملی: م۷۶-۵۶۱۲

امام رضا

اللهم و صل و سلم علی الامام الثامن

و درود و صلوات ده و سلام فرست بر امام هشتم.

از اینجا شروع در صلوات است بر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که امام هشتم است و بعد از پدر خود امام موسی کاظم علیه‌السلام، آن حضرت امام به حق است بی خلافت. و مناقب و فضایل آن حضرت را نهایتی نیست؛ در میان ائمه، آن حضرت را اختصاص تمام هست بیشتر انواع علوم غریبه و آثار عجیبه، تا به غایتی که در بعضی روایات آمده. در حدیث دوازده امام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ثامنهم قائمهم؛ هشتمین ایشان قائم ایشان خواهد بود زیرا که کلمات و مناقب و فضایل آن حضرت بسیار ظاهر و مشهور و معروف بوده و همه طوایف امت از عرفا و علما و حکما از علوم آن حضرت بهره می‌برده‌اند و آثار

امامت و وراثت نبوت و وصایت در آن حضرت ظاهر بوده.

السید الحسان السند البرهان حجة الله علی الانس و الجان.

آن حضرت مهتر نیکو خصال [۱] نیکوکار نیکو سیرت است.

[صفحه ۲۲۴]

و این اشارت است بدان که آن حضرت جامع انواع محاسن صوری و معنوی و مکارم خلقی و خلقی بود و گویا نیکویی، صفت ذات اوست و احسان، صناعت و پیشه‌ی او. و آن حضرت سند و برهان است که بر مردمان قائم گشته جهت اظهار حق.

و آن حضرت حجت خدای تعالی است بر انس و جان.

«و این اشارت است به آنچه از اوصاف ائمه هدی است که ایشان حجت خدای تعالی اند بر انس و جن.» [۲] روایت کرده‌اند که همچنان که انسان از آن حضرت تلقی علوم و معارف می‌کرده‌اند، جن در صحبت آن حضرت حاضر می‌شده‌اند و علوم و معارف آن حضرت فرا می‌گرفته‌اند و قواعد دین می‌آموخته‌اند. پس آن حضرت حجت خدای تعالی باشد بر انس و جن.

الذی هو لجند الأولیاء سلطان

آن حضرت آن کسی است که مر لشکر اولیا را سلطان و پادشاه است.

و این اشارت است بدان که جمیع اولیای عالم در تحت لوای سلطنت امامت آن حضرت‌اند و همه متابع و خادم و موالی آن حضرت بوده‌اند؛ چنانچه روایت کرده‌اند که شیخ معروف کرخی که بزرگ و مقتدای مشایخ طبقات است و اوصاف کمالات و کرامات او مشهور و مذکور عالم است و قبر او محل استجابت دعا است، چنانچه گفته‌اند قبر معروف کرخی تریاق مجرب است، از جمله خادمان آستان حضرت امام علی موسی الرضا بوده. گویند نوبتی آب بغداد که آن را شط می‌گویند، طغیانی عظیم پیدا نمود چنانچه نزدیک بود که تمامی بغداد را آب ببرد و مردمان را تزلزل و اضطراب عظیم پیدا شد. به خدمت معروف کرخی رحمه‌الله آمدند و ازاو درخواست نمودند که دعایی کنید تا حق تعالی بلای غرق را از ایشان دفع فرماید. معروف فرمود: بروید و با شط بغداد بگویید که ای شط! ترا به سر معروف کرخی سوگند می‌دهیم که بازگرد و ترک طغیان کن.

مردمان برفتند و آن سخن را با شط بگفتند و او را به سر معروف کرخی سوگند

[صفحه ۲۲۵]

دادند که ترک طغیان کند بازگرد [د]؛ شط فی الحال ساکن شد و آب روی در قلت نهاد و مردمان از غرق ایمن شدند. و امر معروف، معروف شد. چون معروف به خدمت «امام علی رضا علیه‌السلام رفت، [۳] حضرت امام فرمود: ای معروف چرا چنین گفتی و طلب شهرت کردی. معروف گفت: ای امام! من شبها که بر خاک آستانه درگاه تو می‌نهم و خاک آستانه تو فرق [۴] می‌نشیند، من شط را به خاک آستانه تو سوگند دادم و مردمان ندانستند و به واسطه‌ی خاک آستان تو بود که آب شط ترک طغیان کرد.

صاحب المروة و الجود و الاحسان

آن حضرت صاحب جود و مروت و نیکوکاری است.

و این اشارت است به جود و بخشش آن حضرت که در عالم مشهور و مذکور بوده و تمامی ائمه هدی اگر چه موصوف به این وصف کامل بوده‌اند، و لیکن آن حضرت را مزید اختصاص به این وصف بوده است؛ و حکایت جود و بخشش و کرم آن حضرت مشهور است. روایت کرده‌اند که ابونواس شاعر در خراسان سه بیت در مدح آن حضرت گفته بود و چون آن حضرت از خانه‌ی مأمون سوار شد، ابونواس در رکاب آن حضرت روان شد و آن سه بیت را بر آن خواند. آن حضرت او را سیصد دینار طلا جایزه فرمود. [۵] روایت کرده‌اند که دعبل خزاعی که از شاعران مشهور و از مادحان اهل بیت است [۶] قصیده‌ی طویله‌ی مشهور که در مرثیه و تعزیه شهیدان کربلا گفته بود و اول او این است؛ ابیات دعبل:

منازل [۷] ایات خلت من تلاوة

و مهبط وحی منزل القفرات [۸].

فال زیاد فی القصور مصونة

و آل علی ساکن الفلوات [۹].

[صفحه ۲۲۶]

و دیگر ابیات را که در آنجا ندبه و تفجع بر شهیدان کربلا نموده تمام کرد [ه] نزد حضرت امام علی رضا علیه‌السلام برد در خراسان و در مجلس آن حضرت، آن قصیده بخواند؛ آن حضرت را خوش آمد از آن مدح و صد هزار درهم او را به جایزه‌ی آن قصیده عطا فرمود. دعبل گفت: ای امام! می‌خواهم که جامه‌ی مبارك خود که پوشیده‌ای به من عطا فرمایی؛ آن حضرت جامه‌ی مبارک خود بیرون کرد و به دعبل داد و فرمود: این جامه [را] بعد از این شأنی و حکایت هست.

دعبل چون «جایزه» [۱۰] بستند از خراسان متوجه بغداد شد همراه قافله‌ی عظیم اموال بسیار و تجار فراوان «همراه آن» [۱۱] قافله بودند. دعبل هم مال بسیار داشت. چون از خراسان بیرون آمدند بعضی از دزدان بر ایشان راه زدند و تمامی مال تجار و مردمان ببردند. دعبل روایت کند که، چون مالهای مردم را ببردند و مال من نیز در میان برفت، مرا چندان غم از فوت مال نبود که از فوت آن جامه [که] از حضرت امام علیه‌السلام به من رسیده بود. امیر دزدان نشسته بود و دزدان، مال جمع می‌کردند. من رفتم و نزدیک او نشستم. خود بخود بیتی از آن قصیده که مناسب آن بود می‌خواند و بیت این است:

أری فیئهم مقسمومة فی عدوهم

و أیدیهم من فیئهم صفرات [۱۲].

من به او گفتم: ای امیر! این شعر من است و دعبل خزاعی منم. او گفت: راست می‌گویی که دعبل تویی. مردمان قافله تمام گواهی دادند که دعبل اوست. پس مرا بنواخت و تمامی مال مرا باز داد و جامه‌ی امام را زیارت کرد و گفت: من به برکت جامه امام، تمامی مال قافله را باز می‌دهم. پس تمامی مال قافله را باز داد [۱۳] و آن کرامت امام علیه‌السلام ظاهر شد.

المتلألیء فیه أنوار النبی عند عین العیان

آن حضرت در او درخشنده است انوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد چشم عیان. یعنی ارباب

[صفحه ۲۲۷]

معاینه می‌دادند که انوار حضرت نبی بر سیمای مبارك آن حضرت ظاهر است.

و این اشارت است بدان که آثار جمال و انوار کمال حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از صفحات و وجنات [۱۴] آن حضرت ظاهر و باهر بوده. یکی از محبان اهل بیت روایت کرد که من نباج [۱۵] بودم و [آن] موضعی است میان مدینه و بغداد از راه بصره. شبی در واقعه دیدم که حضرت پیغمبر به نباج فرموده بود و در مسجد نباج بر روی حصیری نشسته از لیف خرما طبقی خرمای صیحانی نزد آن حضرت نهاد. من در رفتم و سلام کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم یک کف از آن خرما به من داد. من آن را شمردم هفده عدد بود. صباح آن شب در صحرا بودم خبر آوردند که حضرت علی بن موسی الرضا از مدینه فرموده به بغداد می‌رود و در مسجد فرود آمده؛ من بشتافتم به ملاقات آن حضرت، دیدم که در همان موضع که شب دیده بودم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله نشسته بود نشسته است بر روی همان حصیر و طبقی خرمای صیحانی نزد آن حضرت نهاده؛ چون در رفتم و سلام کردم یک کف از آن خرما به من داد. چون بشمردم همان هفده عدد بود. گفتم: ای امام! زیارت گردان مرا از این خرما. فرمود اگر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم جهت تو زیادت می‌گردانید ما زیادت می‌گردانیدیم [۱۶] و این از غرابت مراتب و مقامات آن حضرت است.

رافع معالم التوحید و ناصب ألویة الایمان

آن حضرت رفع کننده‌ی نشانهای توحید و نصب کننده لواهای ایمان است.

و این اشارت است بدان که آن حضرت آیات توحید را بر مردمان مبین گردانیده و اعلام ایمان از اعلام و تعلیم آن حضرت بر مردمان ظاهر شده. شیخ کمال الدین ابن طلحه که صاحب کتاب مناقب ائمه [۱۷] است، در کتاب خود به اسناد روایت کرده که

[صفحه ۲۲۸]

در سالی که حضرت امام علی بن موسی رضا از مدینه به خراسان آمد جهت آنکه مأمون خلیفه، آن حضرت را طلب کرده بود که ولایت عهد خود بدو تفویض کند، چون به نیشابور رسید تمامی اهل نیشابور آن حضرت را استقبال کردند، و آن حضرت در اندرون محفه بود و پرده انداخته و محفه بر استر ها باز کرده بودند و آن روز نیشابور، معمورترین مملکت‌ها ی خراسان بود چنانکه سی هزار محدث که تمامی محبره همراه داشتند به استقبال امام بیرون آمده بودند و بزرگ ایشان امام احمد بن حرب نیشابوری [۱۸] بود و امام محمد بن اسلم طوسی [۱۹] بودند.

چون مردم نیشابور به نزدیک محفه حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسیدند، محدثان آواز برداشتند و گفتند: ای فرزند رسول خدای! به حق خدایی که تو را این مقامات و مراتب کرامت فرموده که ما را حدیثی از اسناد پدران خود روایت فرما. پس آن حضرت پرده از محفه برداشت و سر مبارک بیرون کرد و گیسوهای مبارک آویخته بود، پس فرمود: حدیث گفت پدر از من برای من، پدر من عبد صالح موسی کاظم گفت: حدیث گفت از برای من پدر من عبد صالح جعفر صادق گفت: حدیث گفت از برای من پدر من محمدباقر گفت: حدیث گفت از برای من زین العابدین علی گفت: حدیث گفت از برای من امیرالمؤمنین حسین شهید، گفت: حدیث گفت از برای من «پدر من امیرالمؤمنین علی مرتضی گفت: حدیث گفت از برای من» [۲۰] حبیب من سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حدیث گفت از برای من برادر من جبرییل از آن حضرت رب العالمین که او فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن [من] عذابی». یعنی: کلمه لا اله الا ـ الله حصار من است و هر کس که [این] کلمه بگوید در آید در حصار من، هر کس که در آید در حصار من آمن گردد از عذاب من. [۲۱] چون آن حضرت این حدیث بدین

[صفحه ۲۲۹]

اسناد شریف بفرمود، محمد بن اسلم طوسی و احمد بن حرب نیشابوری آن حدیث بنوشتند و سی هزار کس از محدثان که حاضر بودند و محبره کتابت حدیث همراه آورده بودند تمامی آن حدیث بنوشتند [۲۲] و محققان گفته‌اند که این اسنادی است که اگر بر دیوانه و مریض خوانند شفا یابد [۲۳] و گفته که یکی از پادشاهان خراسان که او را نوح بن منصور سامانی گفتندی وصیت کرد که این اسناد را با این حدیث بنویسند و با او در قبر نهند؛ [۲۴] و این فقیر حقیر تجربه کرده‌ام که هر مریض که او را عیادت کرده و اجل او نرسیده بود من به صدق، این اسناد برو خوانده‌ام. حق، او را در روز، شفا کرامت فرموده و اثر صحت فی الحال درو ظاهر شده و این از مجربات فقیر است.

الراقی علی درجات العلم و العرفان [۲۵].

آن حضرت بر رونده است بر بالاترین درجه های علم و عرفان.

و این اشارت است به کمال درجات علم و معرفت آن حضرت؛ چنانچه روایت کرده‌اند که جمیع طوایف از ارباب علم و معرفت از آن حضرت استفاده می‌کرده‌اند

[صفحه ۲۳۰]

و مشکلات از آن حضرت می‌پرسیدند؛ فقها مشکلات فقه و دقایق آن از آن حضرت می‌آموخته‌اند و اطبا معضلات علم ابدان از

فوایـد مجلس آن حضرت انـدوخته و حکما، معارف الهی و طبیعی از مقتبسات انوار آن حضرت استکشاف می کرده‌اند، و عارفان آداب طریق حقیقت و اسرار مکاشفات از اطوار سلوک آن حضرت می‌یافته‌اند و مقتدای جمیع طوایف آن حضرت بوده و تفاصیل آن طول دارد.

صاحب منقبهٔ قوله صلی الله علیه و آله و سلم: «ستدفن بضعهٔ منی بأرض خراسان»

آن حضرت صاحب منقبت فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [است] که زود باشد که دفن کرده شود پاره‌ای از من در خراسان.

و این اشارت است بدان حدیث که مشهور است «ستدفن بضعهٔ منی بخراسان، من زاره زارنی» [۲۶] یعنی زود باشد که پاره‌ای از من دفن کنند در خراسان که او به مثابت بعضی از بدن من باشد که هر کس او را زیارت کند زیارت من کرده.

الهآ، پروردگارا، حیا، قیوما، به حق حضرت محمد عربی و به حق علی بن موسی الرضا که پاره‌ای از جسد مبارک آن حضرت است که امسال ما را زیارت روضه‌ی مقدسه آن حضرت به خیر و عافیت روزی گردان.

روایت کرده‌اند که حضرت امام علی بن موسی الرضا در مسجد مدینه نشسته بود. هارون الرشید عباسی که پادشاه زمان بود درآمد و زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. چون بیرون رفت حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: «یا طوس ستجمعنی و ایاه» یعنی ای طوس! زود باشد که جمع کنی مرا و او را. [۲۷] مردمان ندانستند که مراد آن حضرت از آن سخن چیست تا آنکه هارون الرشید به خراسان آمد و در طوس وفات کرد و بعد از آن، حضرت امام هم به طوس فرمود و در آنجا شهید شد و هر دو در طوس یک جا

[صفحه ۲۳۱]

مدفون شدند و این از علوم غیبیه بود که آن حضرت به تعلیم الهی دانسته بود و الله اعلم.

المستخرج بالجفر و الجامعهٔ ما یکون و ما کان. [۲۸] آن حضرت بیرون آورنده است به جفر و جامعه آنچه خواهد بود و آنچه بوده است. و این اشارت است بـدان که آن حضرت علوم غیبیه را از جفر و جامعه استخراج می‌فرمود ه. و جفر و جامعه علمی است که مخصوص اهـل البیت است و آن از جملهی علوم غریبه است و ایشان جفر کبیر که آن جامعه‌ی جمیع علوم اسرار و حکم است، احوال گذشته و آینده استنباط می کرده‌اند و ما در این مقام بیان حقیقت جفر کبیر بنماییم که آن چه چیز است:

بدان که اشیا را در علم وجودی هست در لفظ وجودی دیگر و در حفظ [۲۹] وجودی دیگر و در خارج و نفس الامر وجودی دیگر. و حقیقت وجود شیء آن است که در خارج و نفس الامر باشند و اطلاق وجود بر آن حقیقی است و بر آن دیگر ها به طریق مجاز اطلاق کننـد نزد عامه‌ی عقلا. فاما طایفه‌ای از محققان صوفیه بر آن رفته‌انـد که حقیقت وجود اشیا، آن است که در علم الله است و دیگر وجود هـای مجاز از آن وجود است و ظل اوست و به حقیقت این کلام مناسب این مقام نیست و مراد از این آن است که مبین گردد که هر چیز که وجودی در خارج و نفس الامر دارد می‌توانـد بود که او را وجودی در لفظ یا در خط پیدا شود که دلالت کند برو، پس تواند بود که روال جمیع علوم در وجود خطی پیدا گردد و جمیع علوم از صور کتابت مستفاد شود و صور خطی مرکب از مفردات حروف است و اصول مفردات حروف بیست و هشت حرف است و در جامعه‌ی جفر کبیر بیست و هشت صـفحه از برای هر حرف از حروف بیست و هشت گانه نهاده شده و در هر صـفحه، بیست و هشت سطر نهاده و در هر سطری بیست و هشت خانه و در هر خـانه چهار حرف نهاده، حروف اول حافظ حرف است و حرف دوم حافظ صـفحه و حرف سوم حافظ سـطر حرف چهارم حافظ خانه.

[صفحه ۲۳۲]

و مراد از حافظ آن است که اشارت بدان چیز نماید و نگاه دارد مرتبه‌ی او را. مثلا در صـفحه‌ی «اول که صـفحه‌ی» [۳۰] حرف اول

است که الف است. در خانه‌ی اول از سطر اول چهار الف باید نهاد و الف اول اشارت بدان که «حرف اول» [۳۱] الف است «حرف اول و» [۳۲] الف دوم اشارت بدان که صفحه‌ی اول است و الف سوم اشارت بدان که «سطر اول است و الف چهارم اشارت بدان که» [۳۳] خانه‌ی اول است. و در خانه‌ی سوم الف باید نهاد و یک ب زیرا که حرف و سطر و صفحه بر حال خود است و خانه اول به دوم متبدل شده؛ و بر این قیاس عمل باید کرد تا آخر حروف و این را جامعه حفر کبیر گویند زیرا که جامع جمیع آن چیزی است که درو احتمال ترکیب واقع می‌شود؛ این است صورت جامعه. اما وجه دلالت این صور خطی بر مدلولات عملی آن مخصوص اهل بیت است و جمیع ائمه اثنا عشر این دلالت را می‌دانسته‌اند و ما این دلالت را نمی‌دانیم. اما طرق احتمالات وجه دلالت را فی‌الجمله می‌فهمیم و اگر تفصیل کنیم این کتاب بر نتابد.

القصه حضرت امام علیه‌السلام از سایر ائمه مزید مهارت در این استنباط کامل و فایق بوده؛ چنانچه روایت کرده‌اند که در زمانی که مأمون خلیفه، آن حضرت را از مدینه طلب نمود جهت آنکه ولایت عهد خود بدو تفویض کند، سبب طلب آن بود که مأمون، چون از برادر خود محمد امین باز پرداخت و طاهر بن الحسین که او را ذو الیمینین گویند به بغداد آمد از خراسان، و محمد را به قتل آورد و عالم جهت مأمون مسخر شد، وزیر مأمون، فضل بن سهل نام داشت. [او که] مردی بسیار دانای صاحب تجربه بود برادر خود را حسن بن سهل به حکومت بغداد فرستاد و حسن بن سهل از امرای عرب نبود و مردی منجم و صاحب قلم بود. امرای عربی که در طرف کوفه و عراق بودند به امارت [۳۴] او راضی نمی‌شدند و بر سادات علوی اتفاق می‌کردند

[صفحه ۲۳۳]

و بر مأمون خروج می‌نمودند و در هر مملکتی علوی خروج کرد و کار بر مأمون تنگ شد و هر چند از فضل بن سهل سبب اختلال حال مملکت سؤال می‌کرد، فضل حقیقت حال را با او نمی‌گفت که این به واسطه‌ی آن است که امرای عرب از حکومت حسن بن سهل استنکاف می‌نمایند و با علویان اتفاق می‌کنند و خروج می‌نمایند بر مأمون.

چون حال علویان قوت گرفت و حال دولت مأمون اختلال پذیرفت، فضل بن سهل گفت این علویان طمع در خلافت کرده‌اند و لشکر عرب با ایشان موافق شدند و گفتند تدبیر کار آن است که یکی از سادات علوی که از همه شریف تر و بزرگتر باشد و تمامی او را به شرف «و بزرگی مسلم دارند حاضر گردانده ولایت عهد بدو تفویض کنند، سادات» [۳۵] علوی بدانند که خلافت بدیشان بازگشت ساکن شوند و ترک طلب ظهور کنند؛ بعد از آن اندیشه کار خراسان باشد.

بعضی گویند مأمون خلیفه، مردی دانا بود و خود فی الواقع می‌خواست که خلافت را از عباسیان به اولاد علی بازگرداند نه آنکه در امر مکر می‌کرد، بلکه غرض او احقاق حق بود و امانت را به اهل خود میسپرد. [۳۶] و در کتابتی که حضرت امام علی بن موسی رضا علیه‌السلام جهت قبول ولایت عهد نوشته بدین معنی اشارت هست که آنجا فرمود: «ان امیرالمؤمنین عرف من حقنا ما جهله غیره» یعنی به درستی که امیرالمؤمنین شناخت از حق ما آنچه جاهل شد بدان غیر او. و این اشارت است بدان که خلافت حق ما بود و امیرالمؤمنین این حق را شناخت و به ما بازگردانید و غیر او این

[صفحه ۲۳۴]

حق را نشناختند و خود متصدی خلافت شدند. گفته‌اند بعد از آنکه امر ولایت عهد تمام شد عباسیان بدان راضی نشدند [۳۷] گفتند مأمون حرامزاده است و بر مأمون خروج کردند و عم او را ابراهیم، خلیفه ساختند در بغداد؛ و چون مأمون دید که کار مختل می‌گردد، ملک [۳۸] فانی را بر آخرت اختیار کرد و حضرت امام را زهر داد و حق تعالی اعلم است به حقیقت این حال که مأمون به چه قصد این امر می‌ساخت.

القصه تدبیری که فضل بن سهل کرده بود موافق رای مأمون شد و در آن وقت افضل و اشراف و اکمل علویان به جمیع جهات حسبی و نسبی حضرت امام رضا علیه‌السلام بود. مأمون بدان حضرت کتابت نوشت و آن حضرت در مدینه به عبادت مشغول بود و

اصلا به خلافت و ملک التفات نمی‌فرمود و مأمون به تعظیم تمام آن حضرت را از مدینه به خراسان آورد و آنچه وظایف تعظیم و استقبال باشد بجا آورد و آن حضرت را به ولایت عهد خلافت تکلیف کرد هر چند آن حضرت استنکاف نمود و استغنا فرمود مأمون قبول نکرد و مجمعی عظیم ساخت و علم‌های سبز شعار آن حضرت راست کرد و در آن مجمع عظیم تمامی قواد لشکر و امرای عرب و اولاد عباس و رؤوس بنی‌هاشم و سایر قبایل قریش را امر فرمود که با آن حضرت ولایت عهد به آن وجه که بعد از مأمون حضرت امام [را] خلیفه دانند بیعت کنند.

یکی از محبان اهل البیت حکایت کرد که در روزی که مأمون خلیفه حضرت امام را ولی عهد خود می‌ساخت و مجلسی بدان آراستگی مهیا شده بود، و علم‌های سبز بر بالای سر حضرت امام بازداشته بودند و حضرت امام همچون ماه شب چهارده درخشان و جامه‌های سبز پوشیده بود، من در شکل شمایل آن حضرت و فر و شکوه او حیران مانده بودم و از شادی آن حال که خلافت به آن حضرت رسید نزدیک بود که پرواز کنم. حضرت امام در من نگاه کرد و مرا بسیار شادمان و فرحناک یافت؛ اشارت فرمود که نزدیک آی. چون نزدیک رفتم سر فرا گوش من نهاد و گفت: بسیار شادمانی منمای که این کار تمام نمی‌شود و چنان بود که آن حضرت فرموده بود.

[صفحه ۲۳۵]

بعد از آن مأمون به اطراف عالم کتابت ها نوشت و تمامی خلایق را در بیعت حضرت امام علیه‌السلام در آوردی و خواهر خود را در عقد ازدواج آن حضرت در آورد و جشنهای عظیم کرد و هر روز در تعظیم و توقیر آن حضرت می‌افزود. کتابت ولایت عهد به خط خود بنوشت «فرمود که کتابتی به خط خود بنویسند و در آنجا عهد خلافت را کنید» [۳۹] حضرت امام جهت خاطر [ا] و کتابت بنوشت: هذا ما کتبنا علی حسب حالک؛ و اما الجفر و الجامعهٔ فیدلان علی ضد ذلک. [۴۰] یعنی این آن چیزی است که ما نوشتیم آن را بر حسب حال تو؛ و اما جفر و جامعه، پس ایشان دلالت می‌کنند بر ضد آنچه ما نوشتیم؛ و در این سخن اشارت فرمود که از جفر چنان مستفاد می‌شود که این کار نخواهد شد و از اینجا مستفاد می‌گردد که آن حضرت احوال آینده را از جفر و جامعه می‌دانسته چنانچه در این فقره بدان اشارت بود.

المقول فی شرف ابائه: ستهٔ ابائه کلهم افضل من شرب صوب العنان

آن حضرت گفت شده است در شرف پدران آن حضرت. [۴۱] این بیت اشارت است بدان چه در کتب مناقب ذکر کرده‌اند که چون مأمون عقد بیعت مردم با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تمام کرد و از مردم مدینه و مکه هم بیعت بستد، حکم فرمود که در عقب نام او در خطبه‌ها، نام مبارک آن حضرت هم یاد کنند. گویند خطیب مدینه‌ی مطهره‌ی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اکابر ائمه و فصحا و بلغا بود، اسم مبارک آن حضرت همچنین یاد کرد: اللهم أصلح امور المسلمین بمولانا و ولی عهد أمیرالمؤمنین الرضا علی بن الکاظم موسی بن الصادق جعفر [۴۲] بن الباقر محمد بن زین العابدین علی بن الشهید الزکی حسین بن المرتضی علی ستهٔ ابائه کلهم افضل [م-] من شرب [۴۳] صوت العنان. [۴۴].

[صفحه ۲۳۶]

یعنی شش پدر او همه فاضل ترین آن کسی‌اند که میآشامند آب ابر آسمان. مراد آنکه شش پدرش که مذکور شده‌اند هر یک فاضل ترین تمام عالمند زیرا که همه عالم آب باران می‌خورند، یا آنکه مراد عرب باشند زیرا که عرب و بادیه نشینان آب ایشان از باران است؛ چنانچه در حدیث وارده شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا عرب یا بنی ماء السماء یعنی: ای فرزندان آب آسمان. و برین تقدیر مراد آن باشد که شش پدر آن حضرت تمامی افضل جمیع عرب‌اند هر یک در زمان خود و چون از عرب افضل باشند از عجم هم افضل باشند زیرا که عرب افضل از عجم‌اند [!]

المقتدی برسول الله فی کل حال و فی کل شأن [۴۵] آن حضرت اقتدا کننده است به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هر

حالی و در هر کاری و شأنی [۴۶] که آن حضرت را پیش آمده.

و این اشارت است بدان که حضرت در جمیع امور اقتدای به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود ه. روایت کرده‌اند که چون امر ولایت عهد تمام شد و مأمون خلیفه، در هر امری از امور اقتدا بدان حضرت می کرد و در وقت قبول خلافت، آن حضرت شرط کرده بود که در مدت حیات مأمون او را به هیچ امر از امور ولایت و ایالت و امور متعلقه به خلافت تکلیف نکنند، چون عید اول در آمد، صباح عید، مأمون کسی را نزد حضرت امام علیه‌السلام فرستاد که هر چند ما شرط کرده‌ایم که ترا به هیچ امر تکلیف نکنیم، اما امروز روز عید است چنان می‌خواهیم که امروز نماز عید بگذاری تا مردمان بدانند که ولایت عهد به تو مفوض شده.

حضرت امام در جواب فرمود که، من شرط کرده‌ام که مرا به هیچ امر از امور متعلق به خلافت تکلیف نکنید و امامت عید از امور متعلقه به خلافت است. التماس دارم از امیرالمؤنین که مرا از این امر معاف دارد. مأمون در جواب فرستاد که خاطر ما چنین می‌خواهد که سیرت تو در نماز عید بدانیم. مردمان به تو سیرت تو اقتدا کنند و ترا از این امر معاف نمی‌داریم. بعضی از محبان حضرت امام گفتند: در این امر مبالغه

[صفحه ۲۳۷]

حاجت نیست، حضرت امام نماز بگذارند و خاطر خلیفه را بدست آورند. حضرت امام فرمود: ایشان طاقت آن را نداشته باشند.

فی‌الجمله از مبالغه و تکلیف بسیار قبول فرمود و مأمون حکم کرد که تمامی اکابر بنی العباس و قواد لشکر و امرای عرب و بزرگان قریش و عامه‌ی علما و محدثان و قضات و طبقات خلایق بر درگاه حضرت امام علیه‌السلام روند و همراه حضرت امام متوجه عید گاه شوند و این حال در نیشابور بود؛ [۴۷] چون خلایق تمامی به درگاه آن حضرت جمع شدند تصور داشتند که او بر سیرت خلفا و صورت ایشان در موکب خلافت به عید گاه خواهد فرمود، آن حضرت صورت و طریقه‌ای که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز عید به مصلی می‌فرمود عمل نمود؛ غسل کرده و گیسوهای مبارک را در پس سر انداخت و جامه‌های سفید تا نصف ساق بپوشید و دراعه سفید بر سر نهاد و طره‌ی آن را در میان هر دو شانه باز گذاشت و غزه که در مصلی آن را پیش روی مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو می‌بردند در دست گرفت و نعلین در پای مبارک کرد و بدین صورت ناگاه همچو آفتاب درخشان که از سر تا پای وجود مبارکش نور تابان بود از خانه طلوع کرد و به آواز بلند فرمود: الله أکبر الله أکبر. تمامی خلایق خود را از اسبها بینداختند و به یک دفعه با آن حضرت به تکبیر در آمدند و آن حضرت پیاده نعلین پوشیده روان شد و هر قدم که می‌آمد یک نوبت تکبیر می‌فرمود و خلایق نیشابور تمامی به تکبیر در آمدند تا به غایتی که در و دیوار مملکت با آن حضرت به تکبیر آمدند و فریاد گریه و فغان تکبیر از مردمان بر آمد و حالتی غریب ظاهر شد گوئیا همه عالم در تکبیر و تحمید و تسبیح در آمدند؛ و به هر قدم که آن حضرت تکبیر می‌فرمود، آن حالت زیاد می‌شد و افغان و غوغای مردم و گریه و تضرع و نیاز ایشان روی در افزونی می‌نهاد و مأمون در خانه خود نشسته بود، مقربان او در رفتند و آن حال را حکایت کردند با مأمون در خانه گفتند [و] که خو را دریاب که اگر حضرت امام بدین طریقه به مصلی می‌رسد دیگر هرگز کسی بر تو سلام خلافت نخواهد کرد.

[صفحه ۲۳۸]

مأمون کسی نزد امام فرستاد و امام در راه مصلی بود و گفت: خلیفه می گوید که ترا زحمت داشتیم و مکلف ساختیم به خانه خود بازگرد. [۴۸] حضرت امام از راه بازگشت و با اصحاب خود فرمود: من نگفتم که ایشان طاقت نمی‌آورند. چون حضرت امام بازگشت مأمون سوار شد و نماز عید بگذارد و در این فقره اشاره نمود شد که او اقتدا در همه امور به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌فرمود ه.

ابی الحسن علی بن موسی الرضا الامام القائم الثامن

کنیت آن حضـرت ابوالحسن است همچو کنیت حضـرت امیرالمؤمنین؛ علیه‌السـلام و آن حضـرت را اولاـد بوده و امـام محمـد جواد علیه‌السـلام که بعد از آن حضرت امام است، فرزند آن صاحب بوده و لقب آن حضـرت رضا است. گویند مأمون خلیفه او را رضـا لقب نهاده در کتاب عهد که به خط مأمون است نوشـته «و جعلت له الامرهٔ الکبری من بعدی و سـمیته الرضا» یعنی گردانیدم از برای او امارت بزرگتر از پس از خود؛ و نام نهادم او را رضا. [۴۹]

و از القاب آن حضـرت امام قائم ثامن است. اشارت است بـدان حـدیث که حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله در باب دوازده امام فرموده که هشـتم ایشـان امـام موعود ایشان خواهـد بود و بر تقـدیر صـحت آن حـدیث، مراد آن نیست که ولایت عهـد مأمون بـدو مفوض شـد زیرا که آن تمـام نشـد، بلکه مراد آن خواهـد بود که آنچه از آثـار ظـاهره‌ی امـامت است از اظهـار علوم غریبه و اقامت حجج [۵۰] باهره و براهین ثابته از آن حضرت خواهد شد.

الشهید بالسم فی الغم و البؤس؛ المدفون بمشهد طوس

آن حضرت شهادت یافته به زهر در غم و خون و ملال و آن حضرت مدفون است در طوس. و این اشارت است به سبب شهادت آن حضرت و محل دفن جسد مطهر آن حضرت.

[صفحه ۲۳۹]

روایت کرده‌اند که چون امر ولایت عهد تمام شد، آن حضرت در خراسان پیش مأمون ساکن شد و هر روز به دیدن مأمون می‌رفت و مأمون آن حضرت را تعظیم بسیار می‌کرد و در مشکلات علوم از آن حضرت استفاده می‌کرد و علما و حکما و فقها و ارباب ادب که در ملجس مأمون حاضر می‌شدند از جمیع علوم، از آن حضرت استکشاف مشکلات و معضلات می‌نمودند و آن حضرت رساله در حفـظ صـحت، جهت مـأمون بنوشت به التمـاس او، مـأمون فرمود تا آن را به طلا نوشـتند و رساله را ذهبیه نام کردنـد و حکایات مجلس محاضـرات آن حضـرت بـا مـأمون و حاضـران مجلس او وفـائق شـدن آن حضـرت در جمیع احوال طولی دارد این مختصـر احتمال آن نمی‌کند.

صاحب کشف الغمه در کتاب خود روایت می‌کنـد که حضـرت امام علیه‌السـلام هر صـباح به دیـدن مأمون خلیفه می‌فرمود و جمیع طبقات خلایق عالم از اشـراف بنی العباس و قواد و لشـکر و قضات و علما امرای عرب و اکابر قریش بر درگاه مأمون حاضر بودند و عـادت حاجبـان بود که چون حضـرت امـام علیه‌السـلام پیـدا می‌شـد هیـچ کس را پیش‌تر از آن حضـرت بـار نمی‌دادنـد و چون آن حضـرت را می‌دیدنـد اسـتقبال می‌کردنـد و وظـایف خـدمت به جـا می‌آوردنـد و چـون حضـرت نزدیـک پرده می‌رسـید پرده را بر می‌داشتند تا حضرت امام در می‌رفت.

روزی حاجبان با یکـدیگر گفتند خوبست که ما همچنین مبالغه در تعظیم علی بن موسـی می‌کنیم و دیگر امرای عباسـی و برادران و اقوام خلیفه چون می‌آینـد تعظیم نمی‌کنیم؛ امروز اتفاق کنیم که چون او بیایـد ما اصـلا بر نخیزیم و پرده جهت او برنـداریم تا ببینیم که او چه می‌کنـد. چون حضـرت امام به درگاه آمـد، ایشان برخلاف عادت خود اسـتقبال نکردنـد و تعظیم لایق بجا نیاورنـد. چون حضـرت امام نزدیک پرده رسـید هیچکس پرده را برنـداشت. فی الحال بادی پیدا شد و تمامی پرده‌ها برداشت تا آن حضـرت پیش مـأمون رفت، بـاد سـاکن شـد. چون آن حضـرت بیرون فرمود همچنـان بـادی عظیم برخـاست و پرده‌هـا برداشت. حاجبان دست آن حضرت

[صفحه ۲۴۰]

را ببوسـیدند اسـتحلال نمودند و دانسـتند که آن حضـرت، امام به حق است و وارث انبیاست که حق تعالی باد را در فرمان [۵۱] آن حضرت کرده، همچنانکه در حکم سلیمان بود. [۵۲].

فی الجمله اوقات آن حضرت با مأمون بدین نسق می گذشت تا آنکه بنی العباس با مأمون مخالفت کردند و در بغداد، ابراهیم بن مهدی را که عم مأمون بود خلیفه ساختند و احوال ممالک بر مأمون شوریده شد و بعضی از امرا از تقصیرات فضل بن سهل شمردند و خاطر مأمون را با فضل متغیر ساختند و در امر ولایت عهد حضرت امام فضل بن سهل ساعی بود و او در باطن از شیعه و موالی حضرت امام بود. [۵۳] این معنی را خاطرنشان مأمون کردند و با او گفتند: اگر قصد حضرت امام نمی کنی و دفع فضل بن سهل نمی‌نمایی، خلافت از دست تو بیرون رود. مأمون – علیه اللعنه – به سخن ایشان فریفته شد و در قصد حضرت امام شد و از خراسان متوجه بغداد گشت جهت تدارک امر ابراهیم بن مهدی و استمالت خاطر بنی العباس را مقصود بر قصد حضرت امام دانسته حضرت امام آن معنی را از جفر و جامعه دانست بود که گویند مأمون یک خوشه انگور را نصفی مسموم ساخته بود و در طبقی نهاده بفرستاد و حضرت امام را علیه‌السلام طلب نمود و آن روز در موضع سناباد از مملکت طوس که حالی اسم آن موضع مشهد است نزول کرده بود.

چون حضرت امام علیه‌السلام حاضر شد آن خوشه انگور در دست گرفت و از آن نصف که زهرآلود نبود می‌خورد و چون آن نصف بخورد گفت: ای ابوالحسن این بسیار انگوری خوبست و می‌خواهم که تو از این خوشه بخوری. حضرت امام می‌دانست که آن مسموم است فاما به قضای حضرت حق تعالی راضی بود. امتناع از خوردن آن نتوانست نمودن، خوشه را از دست مأمون بستد و چند دانه از آن تناول فرمود و مزاج

[صفحه ۲۴۱]

مبارکش مغیر شد «خوشه را بنهاد و برخاست به خانه فرمود و خسته شد» [۵۴] مأمون «علیه اللعنه و العذاب» [۵۵] به عیادت آن حضرت آمد و خستگی آن حضرت اشتداد یافت و روز سوم درجه‌ی شهادت یافته از این منزل فانی به روضه‌ی رضوان انتقال فرمود.

ولادت آن حضرت در مدینه بود سنه‌ی ثمان و اربعین و مائه از هجرت؛ و بعضی گویند ولادت آن حضرت در یازدهم ذی‌قعده بود روز جمعه سنه‌ی ثلاث و خمسین و مائه وفات یافت او در طوس از مملکت خراسان در قریه سناباد در آخر صفر و بعضی گویند در ماه رمضان بوده بیست و سوم ماه روز جمعه سنه‌ی ثلاث و مأتین. و سن مبارک آن حضرت، بعضی گویند پنجاه و پنج و بعضی گویند چهل و نه سال. صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده الطیبین الی یوم الدین.

هزار هزار کرت لعنت خدای تعالی بلکه به عدد علم خدای تعالی بر آن کس باد که آن حضرت را زهر داد و بدان راضی شد و در آن شریک شد و بدان امر کرد و بر هر کس که بدان راضی باشد تا روز قیامت.

یکی از محبان اهل بیت [۵۶] «روایت کند که قبل از آنکه آن حضرت را زهر دهند به چند روز، یک روز حضرت امام مرا در خلوت طلب کرد و فرمود من با تو سری می گویم و تا من در حیات باشم آن را کشف مکن و پوشیده دار، بدان که اجل من نزدیک رسیده و این ظالمان قصد من خواهند کرد و من انگور زهر آلوده خواهم خورد و بدان سبب در خواهم گذشت و چون من در گذرم مأمون ارادت آن خواهد کرد که مرا پهلوی پدر خود دفن کند و زمین محکم خواهد شد و هر چند کوشش کنند که زمین را بکنند نتوانند، فلان موضع محل قبری است – اشارت بدان موضع فرمود که، حالی جسد مطهر آن حضرت در آنجا مدفون است – چون آن را بگشایند روضه‌ای خواهد بود و در آنجا چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت گشاده و سریری با رخت های خوب که از سریر های بهشت در آنجا نهاده. تو ایشان را نشان بدان موضع تا آن را بشکافند و مرا

[صفحه ۲۴۲]

آنجا دفن کنند. چون آن حضرت وفات فرمود مأمون حاضر شد جزع بسیار بر وفات آن حضرت و گریه‌های خونبار نمود و رسوم تعزیه به جای آورد و خواست که آن حضرت در جایی تعیین کرده در نزد پدرش دفن کنند هر چند که خواستند که زمین را

بشکافند و قبر راست کننـد اصـلا هیـچ تیشه در آن کار نمی‌کرد و ایشان حیران بازماندند. من پیش آمدم و آن حکایت باز گفتم و ایشان را بدان موضع دلالت کردم، چون بشکافتند، بدان صـفت که آن حضـرت فرموده بود به من، روضه و چشـمه و سـریر و حور بهشت پیـدا شـد و آن حضـرت را در آن روضه مقـدسه و مرقد منور و مشـهد معطر دفن کردند و آن روضه بهشت، کعبه حاجات و مقاصـد جمیع حـاجت خواهـان شـد تا روز قیامت. صـلوات الله و سـلام علیه و تحیاته و رضوانه علی تلک الروضـهٔ المقـدسه و رزقنا زیارتها و عمر بالانوار الالهیه و القنوض القدسیه عمارتها.

رجای کمترین بندگان فضل الله بن روز بهان الامین واثق است به الطاف الهی که این فقیر حقیر را امثال زیارت مرقد مطهر و مشـهد منور آن حضرت» [۵۷] بخیر و عافیت روزی گردد و قرائت این کتاب «وسـیلهٔ الخادم الی المخدوم» در آسـتانه آن مرقد مطهر جهت دوسـتان و محبان و موالیان اهل البیت نموده شود؛ چه ولا و تولای «آن حضـرت شیمه‌ی دیرینه‌ی این فقیر و محبت و استمداد از آن حضرت نقد خزینه‌ی سینه‌ی این حقیر است. در هر واقعه که این فقیر را پیش آید استمداد از باطن اقدس» [۵۸] آن حضرت را طریق نجات می‌دانم؛ و در هر هائله‌ی و داهیه، روح مقدس آن حضـرت را عون و مددکار می‌خواهم و در شب جمعه دهم صفر سنه است و تسـعمائه در موضع شهرسـتان از ولایت دار الامان اصبهان که منشاء و مسکن فقیر است حضرت امام معصوم علی ابن موسی الرضا را در واقعه دیدم که [در] شـهری شبیه به اصـبهان بر شـیری زردی بلند که در بزرگی و بلندی همچون استری بلند بود سوار بودی و آن را بر طریق باریکی زین و لجام فرموده و به هیئت و فری عظیم در میان بازار آن شـهر در آمد و فقیر حقیر در رکاب آن حضرت بودم و در جمال و کمال و هیئت صورت

[صفحه ۲۴۳]

و حسن منظر آن حضـرت حیران مانـده بودم. صـباح آن شب از بقیه‌ی شوق واقعه، این منقبت صورت نظم یافت. در این مقام آن را درج می‌کنم. منقبهٔ رضویهٔ:

سلام علی روضهٔ للامام

علی بن موسی علیه‌السلام

سلام من العاشق المنتظر

سلام من الواله المستهام

بر آن پیشوای کریم الشیم

بر آن مقتدای رفیع المقام [۵۹].

ز شهد شهادت حلاوت مذاق

ز زهر عدو در جهان تلخ کام

ز خلد برین مشهدش روضه‌ای

خراسان از او گشته دارالسلام

از آن خوانمش جنت هشتمین

که شد منزل پاک هشتم امام

محبان ز انگور پر زهر او

فکندند می‌های خونین به جام

مرا چهره بنمود یکشب بخواب

شد از شوق او خواب بر من حرام

علی وار بر شیر مردی سوار

امین در رکابش کمینه غلام

و در این اوقـات مشوش الساعـات که این فقیر از حوادث روزگـار و نوایب چرخ ناپایـدار [۶۰] مهجور از اوطان و اخوان در بلـده‌ی کاشـان به عزم سـفر خراسـان موقوف مانـده بودم، غزلی در بیابـان سـهولت موت عارفـان و آسانی سـفر ایشان از دنیا به جانب جنان اتفاق افتاد و در خاتمه‌ی آن بیتی وارد شـد که دلالت بر آن می‌کنـد که ان شاء الله آن مقصـد که زیارت آن روضه‌ی مقدسه اسـت در این نزدیکی روی خواهد نمود. و در این مقام جهت تفأل آن غزل مذکور می‌شود. غزل:

ما چو رویم از این جهان نی به عبوس [۶۱] می‌رویم

حجله‌ی ماست دار و ما سوی عروس می‌رویم

رقص کنان بهر قدم، بوسه زنان لب عدم

نی چو خران بسته دم، با غم و بوس می‌رویم

ملک دیار نیستی ناله کنان گرفته‌ایم

دبدبه هست هر طرف زآنکه به کوس می‌رویم

کنده دل از همه جهان رسته زسود و از زیان

با دل خوش سوی جنان نی به فسوس می‌رویم

ما نه شکسته‌ایم پر در ره دل چون ماکیان

جانب عرش هر سحر همچو خروس می‌رویم

[صفحه ۲۴۴]

از دل و جان امین شده، بنده‌ی سید رضا

بهر زیارت علی جانب طوس می‌رویم

أللهم ارزقنـا بلطفـک و فضـلک و کرمـک و امتنانـک زیـارة قبر المقـدس و مرقـده المونس، و اغفرلنـا ذنوبنـا و اقض جمیع حاجاتنا ببرکته.

اللهم صل علی سیدنا محمد و آل سیدنا محمد سیما الامام المجتبی ابی الحسن علی بن موسی الرضا و سلم تسلیما.

قصیده‌ی مؤلف در ستایش امام رضا از کتاب مهمان نامه‌ی بخار

ز گل نسیم تو جوید دل چو غنچه‌ی من

که یوسفست مرادم زبوی پیراهن

تو نوگلی و منم جانگداز کوره‌ی غم

تو یوسفی و منم مبتلای چاه حزن

رواست با رخ تو ترک دیدن خورشید

خطاست بی خط تو یاد آهویان ختن

به قصد کشتن احباب زلف را مگشا

پی شکست دل خسته طره را مشکن

سرم چون حق تو شد در ره وفاداری

بیا و حق خود آخر ز گردنم بفکن
ز زلف کج که رخت راست می‌کند چوگان
دلم فتاده چو گویی درون چاه ذقن
ز جور چین سر زلف کافرت شاید
که من به درگه سلطان دین کنم مأمن
امام روضه‌ی رضوان علی بن موسی
رضا و ارضی و مرضی مرتضای زمن
همام و هادی و مهدی و هاشمی هیئت
امام و آمر و مشکور و مکه‌ای مسکن
بزرگ اهل هدایت به علم و حلم و کرم
حبیب اهل روایت به اتفاق حسن
مرا دلیست به سوی وصال او مایل
مرا رخیست به خاک رهش نهاده ذقن
اگر ز خار ره وصل او کشم خواری
به دیده خار رهش را نهم به جای سمن
چو شمع آتش شوقش مرا برافروزد
تنم بود دل مشتاق را به جای لگن
ز دست قدرت و بازوی شاه عالی قدر
روایتی دهمت در سخن چو در عدن
چو زهر قاتل اعدا گرفت حضرت را
به راه موت ببایست بیشکی رفتن
ز محرمان در خویش بنده‌ای را گفت
که من چون روح روان را جدا کنم ز بدن
برای مدفن من این محل قبر مرا
شکاف و نیک نظر کن که هست منزل تن
[صفحه ۲۴۵]
در و ببین که یکی چشمه‌ای است روح افزا
که هست منبع او جنت اله منن
نهاده تخت وز سندس لباس من پیدا
روان بیار و مرا ساز از آن لباس کفن
پسم بیار درین روضه‌ی بهشت برین
ز قبر ساز تن اشرف مرا مکمن
روایتست که بعد از وفات شاه رضا

ز بهر قبر گشودند منزل احسن

نمود تخت بهشت و لباس اخضر او

چنانچه گفته بدان شاه آشکار و علن

چو سرو روضه‌ی آن قبر ساخت مسکن خویش

برست از غم و آزار این سرای حزن

به سوی موطن اصلی خویش راجع شد

همین بود بر ارباب فهم حب وطن

به قول شاه علی رضی بهشت بود

محل قبر شریفش زهی بیان حسن

کسی که میل بهشتش بود درین عالم

بگو که بوسه ده این خاک را به روی و دهن

مهیمنا به بحبیب محمد عربی

به حق شاه ولایت علی عالی فن

بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد

به حق باقر و صادق به کاظم احسن

به حق شاه رضا ساکن حظیره‌ی قدس

به حق شاه تقی و نقی صبور محن

به حق عسکری و حجهٔ خدا مهدی

کزین دوازدهم ده نجات روح و بدن

فدای خاک رضا باد صد روان امین

که اوست چاره‌ی درد و شفیع زلت من [۶۲].

پاورقی

[۱] در «غ»: خصالان.

[۲] از «غ» افتاده.

[۳] در «غ» بجای این عبارت تنها کلمه‌ی «آمد» نوشته شده.

[۴] در اصل: برق.

[۵] کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۱۷.

[۶] از شاعران شیعی و متوفای ۲۴۹ ه-.

[۷] در دیوان: مدارس؛ اربلی در کشف الغمه، ج ۲صص ۳۱۸ - ۳۲۷ به تفصیل قصیده‌ی دعبل را آورده است.

[۸] در دیوان: و منزل وحی مقفر الغرصات.

[۹] در کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۶۵: و آل رسول الله فی الفلوات.

[۱۰] از «م».

[۱۱] از «غ».

[۱۲] مصراع اول شعر در دیوان دعبل چنین آمده است: أری فیئهم فی غیرهم منقسما.

[۱۳] کشف الغمه، ۲ صص ۲۶۱ – ۲۶۲ و درباره‌ی دعبل، قصیده وی و شیعیان قم نک: کشف الغمه ج ۲ صص ۳۱۸ – ۳۲۸.

[۱۴] در اصل: وحنان.

[۱۵] منزلی از منازل حاجیان بصره، درباره‌ی آن نک: کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره (تحقیق حمد الجاسر، عربستان ۱۴۰۱) فهرست اماکن، ذیل عنوان.

[۱۶] کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۱۳ در آنجا به جای هفده، هجده خرما آمده است.

[۱۷] نام کتاب ابن طلحه «مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول» است.

[۱۸] نک: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۹.وی به سال ۲۳۴ ه–. در گذشت.

[۱۹] نک: الاعلام، ج ۶، ص ۳۴، وی به سال ۲۴۲ ه–. درگذشت.

[۲۰] از «غ» افتاده.

[۲۱] مؤلف متن این حدیث را در جای دیگر با اسناد خود (که اولین آنها شیخ شریف محیی الدین عبدالقادر حسنی حنبلی مکی بوده) نقل و آن را ترجمه کرده و افزوده است: چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه این حدیث فرموده ده هزار کس آن حدیث را به اسناد نوشتند و این اول احادیث است که در صحیفه‌ی امام رضا که جمع احادیث مرویه خود فرموده ثبت شده است؛ مهمان نامه‌ی بخارا صص ۳۴۳ – ۳۴۵. ابن روزبهان در همانجا (ص ۳۴۲) می‌نویسد: بر خاطر مستمند این فقیر خطور کرد که از احادیث قدسیه حدیثی به اسناد مسلسل از روایت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که آن حضرت از پدران خود روایت کرده باشد بخوانم و آن را ترجمه کنم ... و چون آن حدیث به غایت حدیثی عظیم الشأن است و اسنادی به غایت صحیح عالی دارد تا به غایتی که علما روایت کرده‌اند که یکی از محدثان آن حدیث را در مجلس یکی از سلاطین آن شاهان که پادشاهان بخارا بوده‌اند قرائت کرد؛ آن پادشاه از آن محدث التماس نمود که حدیث را به آن اسناد از جهت او بنویسد و وصیت کرد که بعد از وفات آن ورقه را که آن حدیث برو نوشته در کفن او درج کنند و با او در قبر نهند. و از جمله خواص این حدیث یکی آن است که اگر به صدق آن را با اسناد بر بالین خسته خوانند که مشرف بر هلاک باشد، اگر در اجل او تأخیر باشد فی الحال اثر صحت بر او ظاهر گردد؛ و این فقیر بر بسیاری از خستگان خوانده‌ام و اثر آن تجربه کرده.

[۲۲] کشف، ج ۲، ص ۳۰۸.

[۲۳] کشف، ج ۲ ص ۳۰۸ احمد بن حنبل درباره‌ی این سند می‌گفت: هذا سعوط المجانین اذا سعط به المجنون افاق؛ کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۹۱؛ و نک: کشف ج ۲ ص ۳۰۷؛ تذکرة الخواص ص ۳۵۲.

[۲۴] اربلی این خبر را از استاد ابوالقاسم قشیری نقل کرده است: کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۰۸.

[۲۵] در «غ» جای این عبارت خالی مانده و نوشته نشده است.

[۲۶] روایت مزبور در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا (که مؤلف در چند مورد در این کتاب از آن بهره برده) بدین صورت آمده: «ستدفن بعضة منی بخراسان من زاره عارفا بحقه فکانما زار الکعبة سبعین مرة» نک: ذریعة: ج ۱۶ ص ۲۳۲ ش ۹۱۳)نقل از فهرست نسخه‌های خطی فارسی مکتبة الخدیویه در مصر که نسخه‌ای از فصل الخطاب را شناسانده است)؛ و نیز نک: عیون اخبار الرضا، ج ۲ باب ۶ صص ۲۵۵،۲۵۹.

[۲۷] کشف، ج ۲، ص ۳۱۵؛ نک: کشف، ج ۲ ص ۳۰۳.

[۲۸] در «غ» جای این عبارت خالی مانده است.

[۲۹] شاید: خط (به ادامه‌ی بحث نگاه کنید).

[۳۰] از «م».

[۳۱] از «م».

[۳۲] از «م».

[۳۳] از «غ».

[۳۴] در اصل: امارت.

[۳۵] از «غ».

[۳۶] این عقیده که مأمون در برخورد با امام رضا علیه‌السلام اهل مکر نبوده و آن حضرت را به شهادت نرسانده از علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه، ج ۲ صص ۲۸۲ – ۲۸۳ است که در به شهادت رساندن امام توسط مأمون تردید می‌کند؛ او این عقیده را به سید بن طاووس هم نسبت می‌دهد. علامه مجلسی در بحار، ج ۴۹ ص ۳۱۳ به اشکالات اربلی پاسخ داده است. و نیز نک: الفوائد الرضویه شیخ عباس قمی، صص ۳۱۶،۳۱۷، شیخ مفید نیز بدون اظهار نظر درباره‌ی مأمون در اصل شهادت امام رضا علیه‌السلام تردید دارد. نک: تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۲، (مصنفات الشیخ المفید ج ۵)؛ گر چه او در ارشاد، اخبار شهادت امام را آورده و علی بن عیسی اربلی نظر او را در ارشاد مورد نقد قرار داده است. اخیرا هم آقای حسن الامین کتابی در تأیید این دیدگاه نوشته است.

[۳۷] در اصل: شدند!.

[۳۸] در اصل: و ملک.

[۳۹] از «غ».

[۴۰] کشف، ج ۲، ص ۸۷.

[۴۱] عبارت قاعدتا باید دچار سقطی شده باشد.

[۴۲] در اصل: و جعفر.

[۴۳] در «غ»: بن یشرب.

[۴۴] مؤلف در مهمان نامه بخارا، ص ۳۳۶ متن این نسب نامه را برای امام رضا علیه‌السلام با همین عبارت آورده است جز آنکه در انتهای عبارت به جای «العنان» «الغمام» آمده است. نک: الفصول المهمة ص ۲۵۶.

[۴۵] در «غ» جای این عبارت خالی مانده است.

[۴۶] در «غ»: سؤالی.

[۴۷] قاعدتا این رخداد در مرو مرکز خلافت بوده نه در نیشابور.

[۴۸] کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۷۸ – ۲۷۹(نامی از نیشابور در نقل اربلی نیست).

[۴۹] درباره‌ی متن ولایتعهدی که صورت آن را اربلی خود به سال ۶۶۷ دیده (کشف، ج ۲ ص ۳۳۹) نک: کشف الغمه ج ۲ صص ۳۳۳ – ۳۳۷؛ درباره نامگذاری امام به رضا نک: کشف ج ۲ ص ۲۹۶.

[۵۰] در اصل: حج.

[۵۱] در «غ»: حکم.

[۵۲] کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۶۰؛ الفصول المهمه، ص ۲۴۵.

[۵۳] این مطلب با آنچه پیش از این راجع به فضل گفت ناسازگار می‌نماید.

[۵۴] از «غ».

[۵۵] از «غ».

[۵۶] از اینجا یک صفحه از «م» افتاده.

[۵۷] افتادگی نسخه‌ی «م» تا همین جا است.

[۵۸] این دو سطر از «غ» افتاده.

[۵۹] دو مصرع دومی بیت اول و دوم در «غ» نیامده.

[۶۰] در اصل: پایدار.

[۶۱] در «غ»: عروس.

[۶۲] مهمان نامه‌ی بخارا صص ۳۳۶ – ۳۳۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۸۰IR۹۰-۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».